

صور بلاغی اسلوب تأکید در آیات قرآن کریم

چکیده

زبان مهمترین ابزار ارتباط و پیوند میان انسانها برای بیان مفاهیم ذهنی آنهاست و هر زبان را اسلوبی است که در آن با گزینش کلمات بر روح و جان شنونده یا خواننده اثر می‌گذارد. بر همین اساس خبرگان وادی سخنوری، برای سنجش ارزش سخن معیارهایی ارائه نموده‌اند و در این میان قرآن کریم را بهترین و برترین الگوی این مهم برشمرده‌اند و تمام اسلوب‌های بکار رفته در آن را نمونه‌الای فصاحت و بلاغت دانسته‌اند که هر کس بنا به قابلیت‌ها و درک و فهم خویش می‌تواند از این دریای بی‌کران معانی بهره‌بردار. یکی از اسالیب قابل توجه در آیات قرآن، اسلوب تأکید است که با صور مختلف در اوج شیوایی و زیبایی بیان گردیده و سعی این مقاله بر آن است که به استناد آیات قرآنی به توضیح و تبیین وجوه تأکید - مثل اطناب، تکرار، تفسیر، ایغال، تذیل، تتمیم، اعتراض و... بپردازد و به تحلیل جنبه‌های بلاغی آن از دیدگاه بزرگان علم بلاغت اشاراتی داشته باشد. **کلیدواژه‌ها:** تأکید، بلاغت، اطناب، اسلوب قرآن.

- واژه تأکید در لغت و اصطلاح

تأکید یا توکید مصدر باب تفعیل از مادهٔ أکد و وکد است. در المنجد می‌خوانیم: أکد و وکد - العهد والسرچ: شدّه و أوثقه. تأکد و توکد: توثّق وإشنته الأکید: المحکم الوثیق. (لویس معلوف، ۱۳۶۵؛ ۱۵)

لسان العرب نیز در توضیح ماده ی وَكَدَ آورده: (وَكَدَ الْعَقْدَ وَالْعَهْدَ: أوثَقَهُ وَالْهَمْزُ فِيهِ لَغَةٌ. يُقَالُ أَوْكَدْتُهُ إِكَادًا وَبِالْوَاوِ أَفْصَحُ: أَي شَدَّدْتَهُ وَتَوَكَّدَ الْأَمْرُ وَتَأَكَّدَ بِمَعْنَى يُقَالُ: وَكَدْتُ الْيَمِينَ وَالْهَمْزُ فِي الْعَقْدِ اجْوَدُ وَتَقُولُ إِذَا عَقَدْتَ فَاكْدُو إِذَا حَلَفْتَ فَوَكَّدَ). (ابن منظور، ۱۹۹۶؛ ۳، ۳۸۲)

در مفردات الفاظ القرآن در ذیل کلمه (وكد) آمده: و كدت القول و الفعل و أكدته أحكمته، قال الله تعالى (و لا تنقضوا الأيمان بعد توكيدها) و السير الذي يشد به القربوس يسمى التأكيد و يقال التوكيد و والوكاد حبل يشد به البقر عند الحلب و... (الراغب الاصفهاني، ۱۹۷۲؛ ۵۶۸)

در المعجم الوسيط نیز در توضیح ماده (وكد) آمده: وكد الرّحل: شدّه، وكد العقد: أوثقه وأحكمه، أوكد السّرج: شدّه وكد السّرج و العهد: أوكدهما، توكّد: اشتدّ و توثّق. (ابراهيم انيس، ۱۴۰۷؛ ۱۰۵۳)

با توجه به آنچه درباره معنای لغوی لفظ تاکید گفته شد، می توان دریافت که: «انّ التأكيد لغه في التوكيد و الواو أفصح كما أنّ القرآن الكريم إستعمل هذه الكلمة بالواو» كما في قوله تعالى: (وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَ لَا تَنْفُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا) (النحل، ۹۱): «و به پیمان خدا هر گاه بستید، وفا کنید و قسم ها را بعد از محکم کردن آن نشکنید.» و المعنى بعد توثيقها. (ابوالفتوح، ۱۹۹۵؛ ۱۴). و اما در اصطلاح توكيد عبارت است از: «تمكين المعنى في النفس و تقويته و فائدته إزالة الشكوك و إماطة الشبهات التي ترد الى الكلام.» (همان، ۱۳)

دکتر محمد فاضلی نیز در تعریفی که از تاکید ارائه داده، به آنچه در بالا آمده اشاره می کند و می گوید: «تأكيد عبارت است از تثبيت و تمكين يك معنى و مفهوم در ذهن مخاطب و تقويت و تعميق آن، جهت رفع هر گونه شك و تردید و ابهام نسبت به آن معنا و مفهوم مورد نظر با بهره گیری از ادوات و کلمات و اسلوبهای خاص بیانی.» (فاضلی، ۱۳۸۲؛ ۵۵۳)

بنا براین ظاهر آن است که اسلوب تاکید در کلام عرب و همچنین آیات قرآن برای تثبیت و تقویت یک معنا و مفهوم در ذهن مخاطبان است، تا به این وسیله، جای هیچگونه شک و ابهامی باقی نماند. زیباترین صور این اسلوب در قرآن یافت می شود.

- جایگاه اسلوب تأکید در علم بلاغت

در هر زبانی روش های گوناگونی برای بیان معانی وجود دارد، و نویسنده یا گوینده سعی می کند با بهره گیری مناسب و به موقع از هر یک، مقصود مورد نظر خود را در اندیشه و ذهن مخاطب نفوذ دهد و او را به مقصود خود رهنمون سازد؛ از جمله این روشها، اسلوب تأکید است که به صور مختلف در کلام عرب و بویژه در قرآن کریم بکار رفته است، و جمله اهل سخن بر این باورند که وقتی سخن همراه با تأکید مناسب بیاید، در جان شنونده تأثیر عمیق تری دارد و ابهامی در ذهن او باقی نمی گذارد. بدیهی است که چنین سخنی مطابق با اسلوب فصاحت و بلاغت خواهد بود. چنانچه از قول رمّانی روایت شده: «البلاغه هی ایصال المعنی الی القلب فی أحسن صورہ من اللفظ.» (علوی مقدم، ۱۳۶۴؛ ۴۲). در حقیقت رمّانی معتقد است که بلاغت در این نیست که گوینده مفهوم ذهنی خود را به کسی بفهماند و یا معنایی را به شنوندگان برساند، بلکه بلاغت رساندن معنا به قلب شنونده در نیکوترین لفظ و اسلوب است. عبدالقاهر جرجانی نیز با بیانی در این زمینه، بلاغت را امری نسبی می شمارد که در نظر افراد گوناگون متفاوت است و همه به یک نسبت آن را درک نمی کنند. (همان، ۴۵)

گذشته از لفظ و اسلوب نیکو، بلاغت اقتضا می کند که کلام به مقتضای حال و مناسب مقام گفته شود و رعایت مقتضای حال در حقیقت معیاری برای شناخت کلام بلیغ از غیر بلیغ میباشد. به این معنی که ممکن است سخنی مقتضای حالی باشد، ولی همان سخن برای حال و موقعیتی دیگر مناسب نباشد. مقتضای حال بستگی به زمان و مکان و حالت روحی متکلم و مخاطب دارد. اگر شنونده منکر است، تأکید کلام به اندازه انکار او ضرورت دارد و چنانچه انکارش شدیدتر است، تأکید هم باید بیشتر باشد، چون هر گفتار با گفتار دیگر و مقام آن با مقام گفتار دیگر تفاوت دارد و آنجا که کوتاه سخن گفتن مناسب است، درازگویی نا مناسب خواهد بود. (همان، ۱۴۸)

به کارگیری اسلوب های مختلف بنا به مقتضای حال مخاطب امری لازم و پسندیده است و این که قرآن با عنایت به مخاطبانش از روش های مختلف همچون، ایجاز، إطناب، تکرار، تشبیه، استعاره، کنایه، مجاز و... بهره جسته، همه بنا به موقعیت زمانی و مکانی (مقتضای حال)

مطابق با اصول فصاحت و بلاغت و بلکه در اوج آن است، به این شکل که: «آنجا که مقام مقتضی ایجاز و اختصار بوده، سخن را موجز و مختصر آورده و آن جا که سخن اقتضای تفصیل و اطناب و تکرار را داشته، کلام را مفصل و مکرر نموده است، یعنی در هر مقام خصوصیت آن مقام را رعایت کرده است.» (همان، ۱۵۱). به این بیان می توان گفت که اسلوب تاکید یکی از اسالیب مهم و قابل توجه در علم بلاغت بشمار می رود. هر چند در کتب معانی و بیان بطور مفصل به آن پرداخته نشده ولی اسلوب های مختلف و متعدد تأکیدی که در متون و همچنین کلام وحی آمده، گویای این نکته است که تاکید در انتقال مفهوم و تاثیرگفتار نقش بسزایی دارد. برای آن که محور کار در این گفتار آشکار باشد ابتدا به برخی از اسلوبهای متعارف تاکید اشاره می کنیم و در ادامه به شواهد موجود و همچنین اغراض و فواید تاکید در آیات قرآن می پردازیم. اشکال تاکید در علم بلاغت متعدد و گسترده است و این مقاله به اطناب و انواع مختلف آن که در حقیقت پایه و بنیان توکید در این علم است بسنده می کند.

اِطْنَابٌ مُصَدَّرٌ بِأَفْعَالٍ مِنْ مَادَّةِ (طَنْبٍ) مِيْبَاشِدٌ وَ فِي فَرْهَنْغِ الْمَنْجِدِ فِي ذِيْلِ أَيْنِ كَلِمَةٌ أَمْدَةٌ: طنب — طنبا الرمح: اِعْوَجَّ وَ الْفَرْسُ: طَال ظَهْرُهُ وَ طَالَتْ رِجْلَاهُ فِي اسْتِرْحَاةٍ، فَهُوَ أَطْنَبَ طَبْنَاءَ. أَطْنَبَ فِي الْوَصْفِ: بِالْع. أَطْنَبَ الشَّاعِرُ فِي الْكَلَامِ أَيْ أَتَى بِالْبَلَاغَةِ فِي الْوَصْفِ مَدْحًا كَان أَوْ ذِمًّا. (لوبيس معلوف، ۱، ۴۳۷)

در فرهنگ جامع نوین در توضیح کلمه اطناب می خوانیم: سخت وزیدن باد، پی یکدیگر رفتن شتران، دور و دراز رفتن، بلاغت آوردن شاعر و مبالغه کردن در مدح و یا ذم، به درازا کشیدن عبارت یا لفظ به خلاف ایجاز. (سیاح، ۱۳۸۲، ۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴) و اما در اصطلاح اطناب عبارت است از: «زیاده اللفظ علی المعنی لفائده، أو هو تأدیة المعنی بعباره زائده عن متعارف اوساط البلغاء: لفائده تقویته و توکیده». (هاشمی، ۱۳۶۹؛ ۲۳۵، ۲۳۶)

در کتب علم المعانی نیز به بیان اطناب اشاره شده و چنین آمده که: «الاطناب — اصطلاحاً — زیاده اللفظ علی المعنی لفائده.» و در ادامه از قول رمانی آمده که: «الاطناب بلاغه و التطویل عی». (الزوبعی، ۱۹۹۷؛ ۴۰۷، ۴۰۸)

با توجه به آنچه در معنای لغوی و اصطلاحی اِطْنَاب آمده می توان گفت که این اسلوب به دلیل تکیه آن بر تقویت و تأکید معنی از محاسن بلاغت شمرده می شود به شرط اینکه به تطویل و حشو منتهی نگردد زیرا این هردو از عیوب کلام است. در یک تقسیم بندی کلی اِطْنَاب همانند ایجاز به دو دسته تقسیم می شود که عبارت است از: ۱- اِطْنَاب بسط ۲- اِطْنَاب زیاده

- اِطْنَاب بسط: برای بیان جوانب مطلب است که تکثیر جمله ها را لازم دارد. (کمالی، ۱۳۷۲؛ ۲۵۵)

- اِطْنَاب زیاده: خود اقسامی دارد که در ذیل، به برشمردن این اقسام اکتفا می کنیم و در ادامه سخن به توضیح و شواهد قرآنی آن خواهیم پرداخت.

۱- اِطْنَاب به وسیله ادات تأکید (یک حرف یا بیشتر)

۲- اِطْنَاب به وسیله زیادت

۳- تأکید صناعی که خود بر ۴ قسم است: تأکید معنوی، تأکید لفظی، تأکید فعل با مصدر خودش، و حال تأکید یافته (حال مؤکده).

۴- تکرار: این از تأکید بلیغ تر است و از محاسن فصاحت میباشد.

۵- صفت (وصف)

۶- بدل

۷- عطف بیان

۸- عطف یکی از دو مترادف بردیگری

۹- عطف خاص بر عام

۱۰- عطف عام بر خاص

۱۱- توضیح بعد از ابهام

۱۲- تفسیر

۱۳- قرار دادن ظاهر به جای ضمیر

۱۴- ایغال یا امعان

- ۱۵- تزییل
 ۱۶- طرد و عکس
 ۱۷- تکمیل
 ۱۸- تمیم
 ۱۹- استقصاء
 ۲۰- اغراض

۲۱- تعلیل (سیوطی، ۱۳۶۳؛ ۲۰۶، ۲۴۰)

آنچه ذکر شد همه از صورگوناگون اطناب است که به عنوان اسلوب تاکید در کلام خداوند متعال و در کلام عرب بکاررفته که به اجمال به شرح آن می پردازیم.

- اسلوب تاکید در قرآن و اغراض آن

قرآن حقیقتی است که از طریق وحی الهی، بر قلب پیامبر(ص) فرود آمد و دانشمندان خاور و باختر را به تحسین و اعجاب واداشت و در واقع برترین معجزه ای است که قلم صنع و دست هنر ازلی، برای بشریت ظاهر ساخته است. "جذابیت و نفوذ این کتاب عرب را تحت تأثیر قرار داد و مسائل مربوط به تهذیب و اخلاق و تزکیه نفس آن، در دانشمندان تأثیری شگرف گذاشت و بلاغت و مزایای لفظی و معنوی آن مخاطبان روشن ضمیر و هشیار را مجذوب خود ساخت، این است که باید گفت: قرآن از همه جهت معجزه است." (علوی مقدم، ۵). معجزه ای که اعجاز در همه ابعادش چه در لفظ، اسلوب و بیان و چه در ترکیب و انسجام و معنی به بالاترین حد ممکن رسیده و به قول قاضی عیاض نظیری پیش از آن و بعد از آن ندارد و نیز آوردن همانند آن برای کسی مقدور نیست. اسلوبش همان شکل و صورت سخن است که در معنایی باشکوه و کلامی پرفروغ نمایان میشود و واقعیت ها را به زیبایی به تصویر می کشد به گونه ای که انسان حقیقت آن معانی را در روح و جان خویش احساس می کند. (ابوزهره، ۱۳۷۰؛ ۱۵۲)

اسلوب های قرآن از نظر نظم و زیبایی دارای اقسام گوناگون است، چنان که خود به این نکته اشاره میکند. (أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ) (الانعام، ۶۵): «...بنگر چگونه ما آیات خود را به روشهای گوناگون بیان می کنیم باشد که مردم بیندیشند (بفهمند)» کسی که در اسلوب قرآن کریم از نظر خطاب و بیان دقت کند، آن را متنوع و گوناگون می یابد، که در شکل های متنوع عرضه شده که گاهی در قالب ایجاز و گاهی به صورت اطناب است. بی آنکه کلمه زاید و تکراری در آن باشد و تمام اینها در اسلوبی متناسب و هماهنگ از نظر الفاظ و معانی است. (همان، ۱۵۳، ۱۵۴)

پیش از پرداختن به ادامه گفتار، یادآوری این نکته در کمال ضرورت است که آن چه بر وجه نمونه از قرآن کریم شاهد می آوریم، یک برداشت منفرد و محدود است؛ از اینرو مطلقا معنای حصر ندارد، بلکه معانی و صور و اسالیب قرآن چنان نامحدود و کران ناپیداست که هیچ شرح و توصیف بشری قادر به استقصای آن نیست.

از مهمترین اسالیبی که می توان آن را بخشی از اعجاز بلاغی کلام وحی شمرد، اطناب و ایجاز است. رمانی در این باره اعتقاد دارد که: ایجاز و اطناب، بلاغت و کمال سخنانند و تقصیر و تطویل عیب و نقص آن، ایجاز صدمه ای به معنای مورد نظر ندارد اما اطناب نیز در جای خود سبب زیبایی و بلاغت سخن است. (همان، ۳۷۸). این سخن نشان می دهد که اطناب تنها زیادی الفاظ نیست، بلکه به زیادی معانی نیز مربوط می شود، به این معنی که برای معانی زیاد، از الفاظ به همان اندازه و نه بیشتر استفاده می شود، به گونه ای که نمی توان کلمه یا حرفی را از آیه یا عبارت حذف نمود و گرنه به اسلوب کلام آسیب خواهد رسید. (همان، ۳۸۲)

در بسیاری از آیات قرآن مصادیق اطناب را می توان یافت؛ مثلا آیات مربوط به احکام، با اطناب ذکر شده تا برای مکلف روشن باشد و جای هیچ ابهام و بهانه جویی باقی نماند. دیگر اینکه داستانهای عبرت آموز در قالب اسلوب اطناب آمده تا موجب آرامش و استواری و اطمینان گردد. علاوه بر این آن جا که قرآن در بطلان بت پرستی و جدال با مشرکان و رد اعتقادات آنان سخن می گوید و به بیان دلایل و براهین آشکار می پردازد و به هستی و پدیده هایش اشاره می کند، کلام خود را با اطناب همراه می سازد. (همان، ۳۸۵، ۳۸۶) و این هر یک

جای تأمل و بررسی بسیار دارد. اینک با این مقدمه به بحث اصلی مقاله یعنی صور بلاغی اسلوب تاکید با شواهدی از آیات قرآن می پردازیم و بلاغت تأکید را محور کار قرار می دهیم، به این علت که اطناب اسلوبی است که بیشترین صور تاکید را در خود جای داده است.

اطناب بسط

همان طور که گفته شد، یکی از انواع اطناب، اطناب بسط است که بر تکثیر و تعدد جمله ها تکیه دارد. در قرآن می خوانیم: (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَاحِيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.)، (البقره، ۱۶۴): «همانا در خلقت آسمانها و زمین و تفاوت شب و روز و کشتی ها که به سود مردم در دریا روان می باشند و آبی که خداوند از آسمان فرو فرستاد و زمین را پس از مرده بودنش زنده کرد و از همه جنبندگان در آن پراکند و تغییر بادهای و ابرها که میان آسمانها و زمین در خدمت اراده ی اویند، برای گروهی که می اندیشند، مایه عبرتها است» ظاهر آیه شریفه اینگونه می نماید که خداوند در بیان پدیده های عالم به هدف ترغیب انسان به تفکر در آنها، آن را با زیادتی جملات همراه ساخته و یک به یک این پدیده ها را نام برده است، در حالی که می توانست این گونه بیان کند که آنچه در آسمان ها و زمین است مایه عبرت آدمیان است. به اعتقاد بزرگان علم بلاغت، این آیه مشتمل بر بلیغ ترین صور اطناب است، زیرا خطاب آن به جن و انس، در هر عصر و زمان و به عالم و جاهل و موافق و منافق است. (سیوطی، ۲، ۲۰۶).

زمخشری نیز در تفسیر این آیه می گوید: همه آنچه در این آیه آمده، دلایلی بر عظمت و قدرت و حکمت خداوند دارد. (الزمخشری، ۱۳۶۶؛ ۱، ۲۱۱)

در آیه دیگر میخوانیم: (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ) (الغافر، ۷): «فرشتگانی که عرش را حمل می کنند و آنانکه در پیرامون آن هستند تسبیح و حمد الهی را بجای می آورند و به او ایمان دارند.» در این آیه «یؤمنون به» برای اظهار شرف

ایمان و ترغیب به آن است، چنانچه زمخشری نیز در تفسیرش به آن اشاره می کند و می گوید: «فائدته إظهار الشرف الایمان و فضله و الترغیب فیه.» (الزمخشری، ۴، ۱۵۲) چون ایمان حاملان عرش معلوم است و حسن این تعبیر از جهت شرف ایمان و تشویق به آن است.

در سوره فصلت می خوانیم: (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ السِّیِّءَاتِ إِنَّمَا لَهُمْ آيَاتُ فَاسْتَقِمْوا إِلَیْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ وَ وِیْلٌ لِّلْمُشْرِكِیْنَ. الَّذِیْنَ لَا یُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ.) (فصلت، ۶-۷): «بگو من فقط انسانی مثل شما هستم که این حقیقت بر من وحی می شود که معبود شما تنها یکی است پس تمام توجه خویش را به او کنید و از وی آمرزش بطلبید وای برمشرکان هم آنان که زکات نمی پردازند و آخرت را منکرند.» آن چه در این آیه اطناب شمرده می شود، همان تشویق مؤمنان به اداء زکات و بر حذر داشتن آنها از ترک آن است که از اوصاف مشرکین است. در حالیکه دربین مشرکان هیچ زکات دهنده ای نیست. (سیوطی، ۲، ۲۰۷). و این از جمله: (الذین لا یوتون الزکوه) که صفت مشرکان است فهمیده می شود. (محمود صافی، ۱۴۱۸؛ ۲۸۸)

زمخشری نیز به همین نکته اشاره می کند: (فیه بعث للمؤمنین علی أداء الزکاه و تخویف شدید من منعها، حیث جعل المنع من اوصاف المشرکین و قرن بالكفر بالآخِرِه.) (الزمخشری، ۴، ۱۸۷)

علاوه بر این موارد، نمونه های دیگری نیز در قرآن می توان یافت.

اطناب زیادت

نوع دیگر، اطناب به زیاده است که به صور زیر ممکن است دیده شود:

۱- اطناب با کاربرد ادات تأکید

اطناب به وسیله ادات تأکید (یک حرف یا بیشتر)، شامل *إِنَّ* و *أَنَّ*، لام ابتداء، لام جهود، لام قسم، *أَلَا* إستفاحیه، *أَمْ*، *هَاء* تنبیه، *كَأَنَّ*، *لَکِنَّ* در تأکید استدراک، *لِیت* در تأکید *تَمَنَّى*، *لَعَلَّ* در

تاکید ترجیحی، ضمیر شأن، ضمیر فصل، قد، سین و سوف و نون تاکید، لن و لمّا در تاکید نفی. (کمالی، ۲۵۵)

باید توجه داشت در صورتی تاکید به وسیله اینها پسندیده است که مخاطب به آن کلام منکر یا مردّد باشد. بر همین اساس، اثر شدت و ضعف انکار تاکید تفاوت می کند. اینک به نمونه هایی از این نوع تاکید (تاکید به وسیله ادات) اشاره می کنیم.

- **إِنَّ وَّ أَنْ**: هر یک از ادوات تاکید در واقع جایگزین تکرار می شوند و باعث تقویت و تثبیت معنی می گردند. مثلاً هر گاه بگوییم **إِنَّ الْعِلْمَ مَفِيدٌ** مثل این است که گفته باشیم «العلم مفید العلم مفید». با این تفاوت که عبارت اول موجز و مختصرتر است. (فاضلی، ۵۶۵). یا در قرآن میخوانیم: **(إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ)**. (نحل، ۱۸): «همانا خداوند هر آینه، آمرزنده و مهربان است» و یا **(وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)**. (انفال، ۴۱): «و بدانید که خداوند بر هر چیز تواناست.»

- **كَأَنَّ**: این حرف برای تشبیه تأکیدی بکار می رود و کار برد آن باعث تقویت شباهت و همانندی بین مسند و مسندالیه میگردد. مانند: **(فَلَمَّا جَاءَتْ قَيْلَ أَهْكَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ)**. (نمل، ۴۲): «و چون پیامد گفته شد: آیا تخت تو چنین است، گفت: گویی این همان است.» (همان مأخذ، ۵۶۶).

- **ضمیر فصل**: ضمیر فصل نسبت بین مسند و مسندالیه را مورد تاکید قرار می دهد، در معنی اللیب - آنجا که سخن از ضمیر فصل و عماد است - توکید به عنوان یکی از فوائد ضمیر فصل ذکر شده و مؤلف افزوده است: (وهوالتوكيد). ذکره جماعه و بنوا علیه أنه لا يجمع التوكيد، فلا يقال «زيد نفسه هو الفاضل» و على ذلك سماه بعض الكوفيين دعامة، لأنه يدعم به الكلام، أي يقوى و يوكد. (ابن هشام الانصاری، ۱۳۷۸؛ ۶۴۴، ۶۴۵)

در قرآن در سوره طه میخوانیم: **(قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ)** (طه، ۶۸): «گفتیم: نترس که تو خودت برتری» در این آیه ضمیر متصل در لفظ **(إِنَّكَ)** بواسطه ضمیر فصل در عبارت **(أَنْتَ الْأَعْلَىٰ)** مورد تاکید قرار گرفته است، یا دیگر آیات قرآن: **(أَنَّهُ هُوَ النَّوَابِغُ)**

الرحیم). (بقره، ۳۷): «همانا او خودش توبه پذیر و مهربان است.» و یا (والکافرون هم الظالمون). (بقره، ۲۵۴): «کافران، خودشان، ستمگرانند»

- **أما:** از حروفی است که جمله اسمیه را مورد تأکید قرار می دهد و در مغنی نیز از قول زمخشری آمده که برای تأکید هم بکار می رود: «و أما التفصیل فهو غالب أحوالها كما تقدم فی آیه البقره و من ذلک (أما السفینه فكانت لمساکن...) (الکھف، ۷۹): «اما کشتی از آن مستمندانی بود که...» و أما التوکید فقل من ذکره، لم أرمن أحکم شرحه غیر الزمخشری، فأنه قال: فائده (أما) فی الکلام أن تعطیه فضل توکید، تقول: زید ذاهبٌ، فاذا قصدت توکید ذلک و أنه لا محاله ذاهب ... قلت «أما زید فذاهب» (همان، ۱، ۸۲)

یا در دیگر آیات قرآن: (فأما الذین آمنوا فیلعلمون أنه الحق من ربهم و أما الذین کفروا فیلقولون ماذا أراد الله بهذا مثلاً). (بقره، ۲۶): «پس اما کسانی که ایمان آوردند، می دانند که همانا او (آن) حق است از جانب پروردگارشان و اما کسانی که کفر ورزیدند، پس میگویند: خدا از این مثل چه منظوری داشت.»

- **لام ابتدا:** این لام بر مضمون جمله تأکید می کند و از جمله کاربردهای ان این است که بر اسم درمی آید مانند: (و لأنتم أشد رهبة) (حشر، ۱۳): «و هر آینه شما با مهابت ترید» همین طور بر فعل مضارع وارد می شود، مانند: (لیحب الله المحسنین) «هر آینه خدا نیکوکاران را دوست میدارد.» و نیز بر فعل غیر متصرف در می آید، مانند: (لبس ماکانوا یعملون) (مائده، ۶۲): «چه بد است آنچه انجام میدادید» (عبدالغنی دقر، ۱۳۸۱؛ ۳۹۶)

- **ألا استفتاحیه:** گاهی بر جمله اسمیه در می آید و افاده معنی تأکید دارد، مانند: (ألا إنهم هم المفسدون) (بقره، ۱۲): «هان، همانا آنها خودشان تباهکارانند.»

- **لام جحدود:** معنی جحدود نفی دارد و بر فعل مضارع منصوب به (أن) مقلّزه در می آید و فعل را مؤکد می سازد، مانند: (و ما کان الله لیعذبهم و أنت فیهم). (انفال، ۳۳): «و خدا در آن حال که تو در میان آنها هستی، عذابشان نمی کند.»

- لام قسم: این لام غالباً بر ادات شرط (إن) در می آید تا نشانگر آن باشد که جواب پس از آن بنا بر قسم ما قبلش مبنی است نه بنا بر شرط بودن، مانند: (لَئِنْ أَخْرَجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَ لَئِنْ قَاتَلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ). (حشر، ۱۲): «سوگند به خدا اگر بیرونشان کنند با آنها خارج نمی شوند و اگر به جنگشان روند، آنها را یاری نمیکنند». (همان، ۴۰۰)

- قد: گاهی برای تاکید مضمون فعل می آید، مانند: (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا) (الشمس، ۱۰، ۹): «بی شک هر آنکس که نفس خویش را تزکیه کرد، رستگار شد و آنکس که خود را بیالود محروم گشت».

- نون تأکید: نون تأکید در آخر فعل امر و مضارع به دو صورت ثقیله و خفیفه به کار میرود. مانند: (لَا تَحْسَبَنَّ اللَّهُ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ). (ابراهیم، ۴۲): «به یقین مپندار که خداوند از آنچه ستمگران انجام میدهند، غافل است».

و یا (وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِ اللَّهِ) (یونس، ۹۵): «و مباش از کسانی که آیات خداوند را تکذیب کردند».

کاربرد نون تأکید در قرآن بسیار است و در موقعیت های مختلف و اغراض متفاوت در آیات قرآن آمده است.

در کتاب شیوه های بیان قرآن کریم، عمده ترین مفاهیم مورد تاکید قرآن بواسطه نون تأکید چنین آمده است: ۱- هشدار خداوند به پیامبر و مؤمنین در مورد پرهیز از شیطان، کفار، مشرکین و... ۲- تاکید در مورد وقوع قیامت و حساب رسی اعمال. ۳- تاکید در مورد تعذیب شیطان و پیروان او و عذاب کفار و مشرکین. ۴- تاکید در مورد پاداش دنیوی و آخروی مؤمنین و ... ۵- تاکید سران کفر و شرک و ستمگران بر شکنجه و عذاب پیامبران. ۶- تاکید شیطان بر اغوای انسان. (فاضلی، ۵۸۳)

- س یا سوف: این دو حرف وقوع فعل مضارع را مورد تاکید قرار می دهند.

مانند: (كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ) (تکواثر، ۳): «نه چنین است، به زودی خواهید دانست».

(فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ) (بقره، ۱۳۷): «پس خداوند تو را از شر آنها حفظ خواهد کرد».

- تأکید بوسیله (ما و إن نافیه): همراه با آلا یا اسلوب قصر که در واقع نوعی اسلوب بلاغی است. (فاضلی، ۵۷۰) مانند: (و ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ). (آل عمران، ۱۴۴): «نیست محمد(ص) مگر پیامبری که قبل از او پیامبرانی بوده اند و در گذشته اند». یادآوری شویم که شواهد قرآنی در هر یک از موارد فوق فراوان است و در این گفتار برای اجتناب از طولانی شدن کلام به ذکر همین مقدار اکتفا می شود.

۲- اِطْنَابُ بِاِکْرَابِ کَلِمَاتِ زَائِدَةٍ

این نوع اِطْنَابُ بِاِکْرَابِ کَلِمَاتِ زَائِدَةٍ یا افعال زائد یا اسماء زائد حاصل می شود.

الف- حروف زایده

این حروف از این جهت زاید نامیده می شوند که در معنای اصلی خود بکار نرفته اند، بلکه فقط به جهت تأکید در عبارت ذکر شده اند. این حروف از نظر بلاغی، معنایی را افاده می کنند که اگر از جمله حذف شوند، این معنی، به ذهن متبادر نمی گردد. (فاضلی، ۵۷۱). از قول ابن جنی روایت شده که: هر حرف زایدی در کلام عرب قائم مقام اعاده جمله است و معنای خاصی دارد، معنایی که کلام از آن بی نیاز نیست و این مطلب را اهل ذوق درک می کنند. (کمالی، ۲۵۷) حروف زایدی که افاده تأکید می کنند عبارتند از: (باء، ما، من، کاف).

در قرآن می خوانیم: (لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمَصِيطِرٍ) (غاشیه، ۲۲): «تو بر کفار گمارده نشده ای». (الْم يَعْلَمُ بَأَنَّ اللَّهَ يَرَى) (علق، ۱۴): «آیا ندانسته است که خدا به یقین می بیند».

- (وَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ). (شوری، ۳۷): «و کسانی که از گناهان بزرگ و بدکاری ها اجتناب می کنند و چون به خشم آیند، خودشان می بخشند».

- (وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا) (انعام، ۵۹) «و هیچ برگگی نمی افتد، مگر اینکه آن را می داند».

- (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) (شوری، ۱۱): «هیچ چیز همانند او نیست». در این آیات (ب، ما، من، ک) حروف زائده ای هستند که فقط برای تاکید بکار رفته اند و اگر از جمله حذف گردند، جمله بدون آنها از مفهوم اصلی خارج خواهد شد.

ب- افعال زائده

منظور از فعل زائد تأکیدی فعل (کان) است که بنا بر قاعده باید فقط در مورد زمان گذشته استفاده شود، اما گاهی معنا و مفهوم زمانی آن توسعه می یابد و برای هر سه زمان استفاده می شود. (عبدالغنی دقر، ۳۶۵) مانند: (وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا) (نساء، ۱۷): "و خدا دانا و حکیم است". یا در دیگر آیه قرآن: (كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا) (مریم، ۲۹): «چگونه با کسی که کودک است و در گهواره، سخن گوئیم».

أصبح نیز فعل زائد تأکیدی است مانند: (فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ) (مائده، ۵۳): «پس زیانکاران شدند»

اما با دقت معلوم می شود که کلام از أصبحوا بی نیاز نیست و معنای خاصی از طریق آن افاده می شود و آن تاکید جمله است که در صورت حذف فعل، این تاکید از بین می رود. (کمالی، ۲۵۷)

ج- اسماء زائده

زیادت در اسم کم است، ولی مفسران گاه در مواردی بر زیاد شدن آن حکم کرده اند، مانند لفظ مثل در آیه (فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ) (بقره، ۱۳۷): «پس اگر ایمان آوردند به مانند آنچه شما ایمان آوردید.» یعنی بما = به آنچه. مثل اسم است و زاید و فقط برای تاکید آمده است. (سیوطی، ۲، ۲۱۱)

۳- اطناب از طریق تاکید صناعی

این خود بر چهار قسم است. (همان ماخذ، ۲۱۱)

الف- تأکید معنوی: یعنی تأکید با الفاظی همچون (نفس، عین، کل، أجمع، جمیع، کلا و کلتا).

در قرآن می خوانیم: (فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ) (حجر، ۳۰): «پس فرشتگان، همه آنها با هم سجده کردند.»

فایده این نوع تأکید رفع توهم مجاز و عدم شمول است. (سیوطی، ۲۱۲)

ب- تأکید لفظی: در این نوع تأکید لفظ تکرار می شود که یا در اسم است یا در فعل و یا در جمله. در اسم، مانند: (السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، اولئِكَ الْمُقْرَبُونَ) (واقعه، ۱۰): «پیشتانان، پیشتانان، همان مقربانند.»

در فعل، مانند: (فَمَهَّلَ الْكَافِرِينَ أَمَهُلَهُمْ رُؤُوسَهُمْ) (طارق، ۱۷): «پس کافران را مهلت ده و اندکی به خودشان واگذار.»

در اسم فعل، مانند: (هِيَاهُتَ هِيَاهُتَ لِمَا تُوْعَدُونَ) (مومنون، ۳۶): «چه دور است، چه دور است، آنچه وعده تان میدهند.»

در جمله، مانند: (كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ) (تکواثر، ۴، ۳): «هرگز، بزودی خواهید دانست، پس هرگز بزودی خواهید دانست.»

ج- تأکید فعل با مصدر خودش: در حقیقت این نوع تأکید باعث رفع توهم مجاز در فعل است. مانند: (وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا) (نساء، ۱۶۴): «و خداوند یقیناً با موسی سخن گفت.»

د: حال مؤکده (حال تأکید یافته)، مانند: (وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ) (بقره، ۶۰): «و در زمین تبهارانه، سرکشی مکنید.»

۴- تأکید اطناب با تکرار

آن است که متکلم لفظ یا الفاظی را بیان کند سپس جهت تأکید آن مجدداً همان لفظ را بیاورد و یا این که با استفاده از الفاظ بخصوصی معنا و مفهوم آن الفاظ را اعاده نماید. (فاضلی،

تکرار از محاسن فصاحت است و بسیاری از بزرگان آن را از محسنات معنوی شمرده اند؛ چنانکه آورده اند: «القدما إلتفتوا الى التكرار و عدّه من محسنات الكلام مثل الباقلائی و العسكری و ابن رشيق و ابن معصوم و غیرهم كثیرون.» (الزوبعی، الحلاوی، ۱۹۹۶، ۱۴۵). در قرآن تکرار به صورگوناگون و با اغراض و فواید متفاوت بکار رفته است. از مهمترین این صور می توان به موارد زیر اشاره کرد.

۱- تأکید لفظ: (كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ) (تکاثر، ۳ و ۴): «هرگز، بزودی خواهید دانست»، «پس هرگز بزودی خواهید دانست.»

۲- تعظیم و تهویل: (الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ) (الحاقه، ۲ و ۱): «آن رخداد (قیامت) چیست آن رخداد.» (الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ) (القارعه، ۲ و ۱): «آن واقعه کوبنده، چیست آن واقعه کوبنده.»

۳- تقریر: در تکرار قصص قرآن، خداوند میفرماید: (وَ صَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعْدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحَدِّثُ لَكُمْ ذِكْرًا.) (طه، ۱۱۳): «و در آن تهدیدهای گوناگون آوردیم، شاید تقوی پیشه سازید یا تذکاری برای شما باشد.»

۴- هشدار بر نفی تهمت و ترغیب به پذیرش نصیحت: در قرآن آمده: (و قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ فِي قَبُولِ النَّصْحِ يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الدُّنْيَا مَتَاعٌ.) (غافر، ۳۸، ۳۹): «و آنکس که ایمان داشت گفت: ای قوم من از من پیروی کنید تا شما را به راه صواب هدایت کنم، ای قوم من این زندگی دنیا فقط کالایی است.»

در اینجا تکرار لفظ (یا قوم) برای نفی تهمت و تعطیف قلوب برای پذیرش نصیحت است تا در اخلاص نصیحتشان شک نکنند.

۵- تعجب: یعنی شگفتی از یک امر مهم یا تعجب از فکر و اندیشه ای که با مهارت بسیار طراحی شده است. در قرآن می خوانیم: (فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَرَ ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَرَ) (المدثر، ۱۹ و ۲۰): «کشته باد چگونه نقشه را برای مبارزه با حق آماده کرد، باز هم کشته باد چگونه نقشه را برای مبارزه با حق آماده کرد.» تکرار (ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَرَ) اشاره به این مطلب دارد که وقتی

مشرکان و در راس آنها ولید، به پیامبر لقب ساحر را دادند چگونگی این نیرنگ رابا مهارت و زیرکی طرح کردند که مایه تعجب و شگفتی گردید.

۶- فاصله ی طولانی موجود در جمله که تکرار آن بر زیبایی کلام می افزاید:

در قرآن می خوانیم: (یا اَبْتِ اِنِّی رَأِیْتُ اَحَدَ عَشَرَ کَوْکَبًا و الشَّمْسُ و الْقَمَرُ رَأِیْتُهُم سَاجِدِیْنَ) (یوسف، ۴): «ای پدرم همانا من دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه، دیدم آنها را سجده کنان». رأیت در این آیه به سبب طول فصل، تکرار شده است .

۷- تردید: عبارت است از تکرار یک لفظ در حالی که متعلق به چیزی باشد که قبلا به آن متعلق نبوده است، به بیان دیگر تردید تکرار لفظ است بطوریکه متعلق آن متعدد باشد. (زاهدی، ۱۳۴۶: ۱۹۲). خداوند می فرماید: (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ و الْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ کَمِشْکُوهِ فِیْهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرٌّ) (نور، ۳۵): « خداوند نور آسمان ها و زمین است، مثل نور او همانند چراغدانی است که در آن چراغی است، و چراغ در شیشه ای است، و شیشه گویی ستاره ای درخشان است». در این آیه چهار بار تردید واقع شده است. بدین معنی که برای استفاده از نور کامل نیاز به چهار عامل داریم: ۱- مشکوه (چراغدان) ۲- زجاجه (حباب شفاف) ۳- مصباح ۴- ماده انرژی زا همین طور نور ایمان در قلب مؤمن دارای چهار عامل اصلی است که در یک چراغ پر فروغ موجود است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۹، ۱۴، ۴۷۷، ۴۷۸)

۵- تاکید اطناب به وسیله صفت (وصف)

اطناب در صفت معمولا در موارد زیر شناسایی می شود:

۱- تخصیص به نکره: یعنی برای اسم نکره ای صفت بیاوریم: در قرآن می خوانیم: (فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ) (نساء، ۹۲): «پس آزاد کردن بنده مؤمنی»، (رَقَبَه) در اینجا نکره است و (مؤمنه) صفت آن است.

۲- توضیح: و آن زمانی است که اسم معرفه ای را توصیف نمائیم. در قرآن آمده:

(و رَسُوْلُهُ النَّبِیُّ الْأَمِیُّ) (اعراف، ۱۵۸): «و فرستاده اش، پیامبر درس ناخوانده»

۳- مدح و ثنا: در صفات خداوند متعال. در قرآن آمده: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) (الفاتحه، ۱ و ۴): «بنام خداوند بخشنده مهربان، سپاس برای خدایی است که پروردگار جهانیان است، بخشنده و مهربان است و صاحب روز جزاست.»

۴- ذمّ: در قرآن می خوانیم: (فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ). (نحل، ۹۸): «پس پناه می برم به خدا از شیطان رانده شده.»

۵- تاکید برای رفع ابهام: در قرآن آمده: (لَا تَتَّخِذُوا الْهَيْبَةَ لِتُنَزِّلِ الْوَحْيَ لَكُمْ وَرَبِّكُمْ) (نحل، ۵۱): «دو خدا را مگیرید»

در این آیه کلمه (الهیین) برای تشبیه است و کلمه اثنین بعد از آن صفتی است که نهی از شرک را تأکید می کند و تا در میان سایر مفاهیمی که آیه کریمه دارد، نشان دهد که نهی از دو خدا گرفتن فقط از جهت دو تا بودن است نه معنی دیگر از قبیل ناتوانی آن دو و امثال اینها. (سیوطی، ۲، ۲۲۱)

۶- رفع توهم مجاز: در قرآن می خوانیم: (وَلَا طَائِرٌ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ) (انعام، ۳۸): «نه پرنده ای که به دو بالش پرواز می کند.»

در این آیه (یطیر) برای تاکید حقیقی بودن پرنده است، چون گاهی مجازا به غیر آن اطلاق میگردد و (بجنایه) برای تاکید حقیقت پرواز می باشد، زیرا که به طور مجاز بر دویدن و تند رفتن نیز اطلاق می شود. (همان مأخذ، ۲۲۲) و نظیر آن، این سخن خداوند متعال است که می فرماید: (يَقُولُونَ بِاللَّسْتِمْ) (فتح، ۱۱): «به زبانهایشان سخن میگویند» زیرا قول به طور مجاز بر غیر زبان نیز اطلاق می گردد به دلیل (يَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ) (مجادله، ۸): «و در خودشان (ضمایرشان) سخن میگویند.» باید توجه داشت که گاهی صفت نه بر تخصیص، نه توضیح، نه مدح و ثنا و نه ذمّ دلالت دارد، بلکه فقط برای تاکید موصوف می آید و آن زمانی است که معنای صفت در خود موصوف وجود داشته باشد و ما آن معنی را در صفت تکرار

کنیم که همین تکرار معنی خود نوعی تأکید به شمار می رود. (فاضلی، ۵۶۲) مانند: (فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَهُ وَاحِدَهُ) (الحاقه، ۱۳): «پس هر گاه یکبار در صور دمیده شود.» در این آیه (واحد) صفت است برای (نفخه) ولی معنای واحد را ما از همان تالی آخر نفخه می فهمیم زیرا تاء در این کلمه دلالت بر وحدت دارد و ما با آوردن واحد، در واقع معنی را مجدداً تکرار کرده ایم و این تکرار خود نوعی تأکید است. (همان، ۵۶۲، ۵۶۳)

۶- تأکید اطناب به وسیله بدل

مقصود از بدل توضیح بعد از ابهام، و فایده اش بیان و تأکید است؛ مثلاً آنگاه که می گوئیم: رأیت زیداً أحماک. «زید برادرت را دیدم» هدف تأکید این نکته است که منظور گوینده از زید، برادر شخص مخاطب است نه غیر او. اما تأکید چون در نیت تکرار عامل است، گویی دو جمله است و جمله دوم برمدلول جمله اول دلالت می کند. (سیوطی، ۲، ۲۲۴). در قرآن می خوانیم: (إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) (فاتحه، ۶، ۷): «ما را به راه راست هدایت کن، راه کسانی که به آنها نعمت داده ای.» (لَنْسَفَعًا بِالْأَنْصَابِ، نَاصِيَهُ كَاذِبُهُ خَاطِئُهُ) (علق، ۱۶، ۱۵) «پیشانی اش را گرفته می کشانیم «پیشانی دروغگو و خطاکار». در دو آیه فوق، صراط دوم و ناصیه ظاهر و بدل واقع شده اند و این تکرار در واقع نوعی تأکید به حساب می آید.

۷- تأکید اطناب به وسیله عطف بیان

عطف بیان تابعی است جامد و شبیه صفت که برای توضیح مطبوعش می آید، مانند: أقسم بالله أبو حفص عمر. کلمه (عمر) عطف بیان است برای ابی حفص. (ابن عقیل، ۱۳۷۰؛ ۲، ۲۱۸) عطف بیان در توضیح همانند صفت است ولی فرق آن با صفت در این است که عطف بیان با اسمی مخصوص وضع شده تا بر توضیح دلالت کند، اما صفت بر معنایی که در متبوع آن حاصل است دلالت می کند. در قرآن می خوانیم: (يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ) (نور، ۳۵): «افروخته می شود از درخت پربرکت زیتون». و یا (جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ) (مائدة، ۹۷):

«خداوند کعبه را بیت الحرام قرار داد». در دو آیه مذکور زیتونه عطف بیان برای شجره و البیت الحرام عطف بیان برای کعبه است.

۸- اطناب از طریق عطف یکی از دو مترادف بر دیگری

در اینجا آوردن دو کلمه به یک معنی، و مقصود از آن تاکید است. در قرآن می خوانیم: (إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ) (یوسف، ۸۶): «شکایت غم و اندوهم را فقط به خدا می برم.» (لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَأَمْتًا) (طه، ۱۰۷): «در آن نه انحراف و نه کژی است.» در اینجا (بث و حزن) و (عوج و امت) ظاهراً به معنی واحد آمده اند.

۹- اطناب از طریق عطف خاص بر عام

فایده این نوع تاکید توجه دادن به برتری و رجحانی در "خاص" است تا جایی که گویی خاص به جهت فضیلت و مقامش جزئی دیگرست که با "عام" قبل از خود فرق دارد. این عطف "تجرید" نیز نامیده می شود، زیرا از جمله جدا شده و به تنهایی ذکر می گردد تا فضیلتش مشخص شود. (سیوطی، ۲، ۲۲۶) در قرآن می خوانیم:

(وَلِتُكُنْ مِنْكُمْ أُمَّه يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) (آل عمران، ۱۰۴): «و باید باشد از میان شما امتی که به خوبی فرا می خوانند و به کار نیک امر می کنند و از کار زشت باز می دارند.»

در این آیه (یدعون الی الخیر) عام است و مشتمل بر امر به معروف و نهی از منکر نیز می شود و ذکر این دو، بعد از دعوت به خیر تکیه بر اهمیت این دو مسأله است. (فاضلی، ۵۶۴)

۱۰- اطناب از راه عطف عام بر خاص

فایده این تاکید عمومیت دادن و اهتمام به خاص است. در قرآن می خوانیم:

(و لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمِ). (حجر، ۸۷): «و بدرستی که به تو سبع المثانی (سوره ی حمد) و قرآن عظیم را عطا نمودیم.» سبع مثانی جزئی از قرآن است و قرآن عام است که عطف بر "سبعامن المثانی" شده که خاص است. (همان مأخذ، ۵۶۴) و یا در این آیه (إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي) (انعام، ۱۶۲): «همانا نماز و عبادت من.....» نسک عبادت است و عام و بعد از خاص (صلاه) ذکر شده است.

۱۱- تأکید اطناب از طریق توضیح بعد از ابهام

این نوع اطناب برای تقریر و تثبیت معنا در ذهن شنونده یا مخاطب است که بر فضل و شرف کلام می افزاید و در دو شکل مختلف ابهام و توضیح ارائه می شود. در قرآن میخوانیم: (و قَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَوَاءٍ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ) (حجر، ۶۶) و این قضیه را بدو خبر دادیم که صبحگاهان دنباله اینان قطع می شود. در این آیه (أَنَّ دَابِرَ هَوَاءٍ) تفسیر و توضیحی است برای (ذَلِكَ الْأَمْرَ) که به شکل مبهم آمده است و فایده اش، هدایت ذهن به شناخت آن و تعظیم شأن عبارت دوّم و تمکین آن در نفس شنونده است، به این بیان که در کلمه (الْأَمْرَ) ابهام وجود دارد و سپس برای تفخیم "امر"، عذاب توضیح داده شده است. (هاشمی، ۲۳۸)

۱۲- تأکید اطناب از راه تفسیر

و آن وقتی است که در سخن پوشیدگی و خفایی هست و برای رفع و زدودن آن تفسیر می آورند. در قرآن می خوانیم: (إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا، إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا) (معارج ۱۹، ۲۰، ۲۱): «همانا انسان حریص آفریده شده است، هر گاه به او بدی رسد جزع کند، و هر گاه به او خیر رسد ممسک باشد.» واژه (هلوعاً) پوشیدگی معنایی دارد، از اینرو ادامه آیه تفسیر این کلمه است.

۱۳- اطناب با قرار دادن اسم ظاهر به جای ضمیر

این نوع از اطناب برای اغراضی همچون: تقریر و تمکین بیشتر، تعظیم، اهانت و تحقیر، رفع اشتباه، ایجاد هیبت و ترس در دل شنونده، تقویت انگیزه، بزرگ شمردن مطلب، رعایت ترصیع و توازن الفاظ، رعایت جناس، توجه دادن به علت حکم و... بکار می رود. در اینجا به ذکر چند نمونه اکتفا می شود. در قرآن آمده:

-زیادت تقریر و تمکین: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ) (إخلاص ۱ و ۲): «بگو خدا یکتاست، خدا بی نیاز است.» بنا بر معمول عبارت

(هو الصمد) موردانتظار است، حال آن که اسم ظاهر در موضع ضمیر آمده است.

- تعظیم: (وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (بقره، ۲۸۲): «و از خدا بترسید، و خدا شما را تعلیم می دهد، و او بر هر چیزی آگاه است.»

- اهانت و تحقیر: (اولئكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ اَلَا اِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخٰسِرُونَ) (مجادله، ۱۹): «آنها حزب شیطانند، همان (بدانید) که حزب شیطان، خودشان، زیانکارانند.»

- قصد عموم: (وَ مَا اُبْرِئُ نَفْسِي اِنَّ النَّفْسَ لَآثِمَةٌ بِالسَّوْءِ) (یوسف، ۵۳): «من خویش را مبرا نمیکنم، همانا نفس انسان بسیار امر کننده به بدی است.»

- قصد خصوص: (وَ اِمْرَاةٌ مُّؤْمِنَةٌ اِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ) (احزاب، ۵۰): «و زن مؤمنی را که خویشتن را به پیامبر هبه کند، (ببخشد)»

- مراعات جناس: (قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ، اِلٰهِ النَّاسِ...) (الناس، ۱، ۲، ۳): «بگو پناه می برم به پروردگار مردم، پادشاه مردم، خدای مردم...»

- تقویت انگیزه: (فَاِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلٰى اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِيْنَ) (آل عمران، ۱۵۹): «پس هرگاه تصمیم گرفتی، بر خداوند توکل کن، همانا خداوند توکل کنندگان را دوست می دارد.»

- ایجاد رعب و هیبت در مخاطب: (اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاِمَانَاتِ الٰى اٰهْلِهَا) (نساء، ۵۸): «همانا خداوند به شما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبانش باز گردانید.»

۱۴- تأکید اطناب با ایغال

ایغال عبارت است از ختم سخن و یا شعربا عبارتی که مشتمل بر نکته ای باشد که اگر ذکر نشود خللی در آن بوجود نیاید و ضرری به اصل معنی نرسد. (آهنی، ۱۳۶۰؛ ۱۱۴)

در قرآن می خوانیم: (یا قومُ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ). (یس، ۲۰، ۲۱): «ای قوم من پیروی کنید از پیامبران، پیروی کنید از کسی که مزدی از شما نمی خواهد و خودشان هدایت یافتگانند.» که (و هم مهتدون) ایغال است چون معنی بدون آن تمام است ولی در این جمله مبالغه بیشتری برای برانگیختن بر پیروی از پیغمبران و ترغیب در آن است. (سیوطی، ۲، ۲۳۵)

۱۵- تأکید اطناب با تذیل

تذیل از فوائد اطناب است و عبارت از آن است که جمله ای را تکرار کنند که با جمله اوّل هم معنی باشد، خواه به همان لفظ باشد و خواه با الفاظ دیگر، تا معنی برای کسی که نفهمیده، ظاهر گردد و برای کسی که فهمیده، تکرار شود. مانند آیه شریفه: (ذَلِكَ جَزِينَاهُمْ بما كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَافِرِينَ) (سبا، ۱۷): «چنین سزایشان دادیم بواسطه کفرانی که کردند و مگر جز کفر پیشگان را جزا می دهیم (مجازات می کنیم)» تکرار جمله ثانی در این آیه تذیل و مفید تأکید است. باید توجه داشت که تذیل در آیه جاری مجرای مثل نیست زیرا جمله تذیلیه جمله انشائییه است. (آهنی، ۱۱۶)

۱۶- تأکید اطناب از طریق طرد و عکس

در طرد و عکس دو جمله آورده می شود که اوّلی با منطوق خود مفهوم دوّمی را تقریر می کند و بالعکس. (سیوطی، ۲، ۲۲۶) در قرآن آمده: (یا ایها الذین امنوا لیستأذنکم الذین ملکتم ایمانکم و الذین لم یبلغوا الحلم منکم ثلاث مرات لیس علیکم و لا علیهم جناح بعدهن) (نور، ۵۸): «ای کسانی که ایمان آورده اید باید بندگان ملکی شما و کسانی که به وقت احتلام زمان بلوغ نرسیده اند باید در شبانه روز سه مرتبه از شما اجازه ورود بخواهند... بعد از این سه بار

اجازه دیگری بر شما و بر آنها نیست» در این آیه منطوق امر به اذن گرفتن در آن مواقع خاص مفهوم بلا مانع بودن غیر آن را تقریر می کند و بالعکس.

۱۷- تاکید اطناب از طریق تکمیل

تکمیل که احتراست نیز نامیده می شود، این است که در آغاز کلامی بیاید که خلاف مقصود در آن گمان برود و سپس جمله دیگری آورده شود که دفع توهم کند. (هاشمی، ۲۴۲). در قرآن می خوانیم: (أَذَلَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ). (مائده، ۵۴): «با مؤمنان متواضع و افتاده اند و با کافران سرکش و سخت.» در این آیه اگر بر (أَذَلَّهُ) اکتفا می شد توهم این بود که از جهت ناتوانی آنهاست، پس آن را با (أَعِزَّهُ) دفع فرمود. (همان، ۲۲۶)

۱۸- تاکید اطناب از طریق تمیم

تمیم آن است که در جمله، کلمه ای بر وجه زیادت اضافه کنند تا مضمون کلام را بدان تاکید نمایند. (همان مآخذ، ۲۴۲) در قرآن می خوانیم: (و يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ) (انسان، ۸): «و غذا می خوراندند با آنکه دوست دارند.» ای مع حُبِّ الطَّعَامِ. ای اشتهائه، زیرا بخشیدن غذا در چنین حالتی جنبه ایثار دارد و دارای اجر و پاداش بیشتری است. (کمالی، ۲۶۸)

۱۹- تاکید اطناب از راه استقصاء

استقصاء آن است که متکلم کلامی را بطور کامل و همه جانبه با تمام عوارض و لوازم آن بیاورد بطوری که کمبودی در آن نتوان یافت (سیوطی، ۲، ۲۳۷) در قرآن میخوانیم: (أَيُّودٌ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ). (بقره، ۲۶۶): «آیا دوست می دارد یکی از شما که باغی داشته باشد.» در این آیه اگر بر کلمه (جَنَّة) اکتفا می کرد درست بود ولی در این حد نایستاد تا اینکه در ادامه آن لوازم و اوصاف ذاتی آن را بطور کامل ذکر کرد «من نخیل و أعناب» «تجری من تحتها الأنهار» «فیها من کل ثمرات» (همان مآخذ، ۲۳۷) در این مثال به خوبی آشکاراست که

تتابع جملات متأصلاً دارای معانی مورد لزوم است. نه از نظر اطناب که نیابردن هر یک از آنها مخّل ایجاز است، بلکه این همه عناوین (اوصاف) متعدد برای اطناب، خود اطناب در اطناب است. (کمالی، ۲۶۸)

۲۰- تأکید اطناب از طریق اعتراض (التفات)

التفات آوردن یک یا چند جمله است، که محلی از اعراب نداشته باشند، در میان یک یا دو کلام که در معنی به هم متصلند به نکته ای (علتی) غیر از دفع ایهام. (همان ماخذ، ۲، ۲۳۸). در قرآن می خوانیم: (لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ). (فتح، ۲۷): «یقیناً وارد مسجد الحرام می شوید، اگر خدا بخواهد، با امنیت و آرامش.» که جمله - ان شاء الله - در این آیه اعتراض است و محلی از اعراب ندارد و فقط برای تبرک آمده است. (محمودصافی، ۲۶۹)

۲۱- تأکید اطناب از راه تعلیل

فایده ی این نوع از اطناب تقریر و تبیین سخن است؛ زیرا بنا به طبیعت احکامی که علت شان بیان شده باشد زودتر پذیرفته می شوند. در قرآن می خوانیم: (جَعَلَ اللَّهُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً) (بقره، ۲۲): «خداوند زمین را بستری و آسمان را بنایی قرار داد (برافراشت)». (الْمُ نَجَعَلُ الْأَرْضَ مِهَادًا وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا). (نبأ، ۶ و ۷): «آیا زمین را مهد و بستر و کوهها را میخهای آن قرار ندادیم.»

باید دانست که علاوه بر اسالیب یاد شده برای اطناب شیوه های دیگری نیز برای تأکید وجود دارد که در کتب مختلف بلاغی و نحوی بدان اشاره شده است. از آن جمله تقدیم به قصد حصر و نه برای اختصاص؛ نظیر آنچه در این آیه کریمه می خوانیم: (وَ اتَّخِذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ). (فرقان، ۳): «و به جای او خدایانی برای خود برگرفته اند که چیزی را خلق نمیکنند و بلکه خود آفریده شده اند.» در این آیه ضمیر مقدم شده زیرا عبادت توسط ایشان اقتضا میکند که (شیئی) مورد پرستش، خود مخلوق و آفریده نباشد، پس اینجا مقام استغراب و شگفتی از داشتن خدایانی است که آنها (مشرکان) عبادت می کنند که

همه آفریده های دست او هستند. در این آیه در عبارت: (و هم یخلقون)، ضمیر برای تاکید این معنا که آنها خود مخلوقند، پس چگونه است که پرستیده می شوند، مقدم شده است. (ابوالفتوح، ۲۵۲، ۲۵۳). همین طور است تاکید به وسیله اسلوب شرط و یا قسم و....

نتیجه

با توجه به آنچه در این مقاله گذشت می توان گفت که تاکید به سبب اغراض و فوایدی که بر آن مترتب است، یکی از اسالیب بسیار مهم و موثر در بیان معانی و تقریر و تثبیت آن در ذهن و اندیشه مخاطبان است. به همین جهت در بسیاری از آیات قرآن بنا به اقتضای حال و موقعیت، این روش به صورت های مختلف و با شیوه ای دلنشین یافت می شود. به گونه ای که تنها اختصاص به کلام وحی دارد؛ آن چنان که باید تکرار کرد: **تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ احْسَنَ الْحَدِيثِ**.

کتابنامه

- آهنی، غلامحسین (۱۳۶۰ش): معانی و بیان، چاپ دوم، انتشارات بنیاد قرآن.
- ابوزهره، محمد (۱۳۷۰ش): المعجزه الكبرى، ترجمه محمد ذبیحی، چاپ اول، انتشارات آستان قدس رضوی.
- ابوالفتوح، محمد حسین (۱۹۹۵م): اسلوب التوكيد في القرآن الكريم، مكتبة لبنان، الطبعة الاولى.
- ابراهیم آنیس و همکاران (۱۹۸۷م، ۱۴۰۷هـ): المعجم الوسيط، الطباعة و النشر و التوزيع، الطبعة الثانية، بيروت.
- ابن عقيل الهمداني المصري، بهاء الدين عبدالله (۱۳۷۰ش): شرح ابن عقيل، چاپ هشتم، انتشارات ناصر خسرو، المجلد الثاني.
- ابن هشام الانصاري، جمال الدين (۱۳۷۸ش): مغني اللبيب، حققه و علق عليه الدكتور مازن المبارك، محمد علي حمد الله، چاپ سوم، موسسه الصادق للطباعة و النشر، قم.
- دفر، عبد الغني (۱۳۸۱ش): معجم النحو، ترجمه فاطمه مدرسی، چاپ اول، انتشارات دانشگاه ارومیه.
- الراغب الاصفهاني، حسين بن محمد (۱۳۹۹هـ، ۱۹۷۲م): مفردات، تحقيق نديم مرعشلي، چاپ اول، المكتبة المرتضوية.

- زاهدی، زین الدین جعفر (۱۳۴۶ش): روش گفتار، چاپ اول.
- الزمخشری، محمود بن عمر (۱۳۶۶ هـ ۱۹۴۷م): تفسیر الکشاف، دارالکتاب العربی، بیروت.
- الزوبعی (۱۹۹۷م): علم المعانی، دارالکتب الوطیئه، بنغازی، الطبعة الاولى.
- الزوبعی، طالب محمد اسماعیل، حلاوی، ناصر (۱۹۹۶م): البیان و البدیع، العربیه، الطبعة الاولى، بیروت.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن (۱۳۶۳ش): الایتقان فی علوم القرآن، ترجمه ی سید مهدی حائری قزوینی، ج ۲، انتشارات امیر کبیر، تهران.
- سیاح، أحمد (۱۳۸۲ش): فرهنگ جامع نوین، چاپ چهارم، انتشارات اسلام.
- صافی محمود (۱۴۱۸ هـ، ۱۹۹۸م): الجدول فی اعراب القرآن و صرفه و بیانہ دارالرشید، الطبعة الثالثة، بیروت.
- علوی مقدم، محمد (۱۳۶۴ش): جلوه جمال، چاپ اول، انتشارات بنیاد قرآن.
- فاضلی، محمد (۱۳۸۲ش): شیوه های بیان قرآن کریم، چاپ اول، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- کمالی، سیدعلی (۱۳۷۲ش): قرآن ثقل اکبر، چاپ اول، انتشارات اسوه.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران (۱۳۷۹ش): تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، چاپ بیستم، تهران.
- معلوف، لویس (۱۳۴۵ش): المنجد فی اللغة، ج ۱، انتشارات اسماعیلیان.
- الهاشمی، سید احمد (۱۳۶۹ش): جواهر البلاغه، انتشارات مصطفوی، الطبعة الرابعه.